

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وصلی الله علی محمد وآله الطاهین

مطالعات قرآنی و حدیث

دوفصلنامه علمی - تخصصی مطالعات قرآن و حدیث

سال سوم، شماره دوم / بهار و تابستان ۱۳۸۹

صاحب امتیاز: دانشگاه امام صادق (ع)

مدیر مسئول: دکتر رضا محمدزاده

سردبیر: دکتر مهدی ایزدی

مدیر داخلی: محمد جانی پور

اعضای هیئت تحریریه (به ترتیب الفبا)

آذرتاش آذرنوش استاد دانشگاه تهران
مهدی ایزدی دانشیار دانشگاه امام صادق (ع)
محمدباقر باقری کنی استاد دانشگاه امام صادق (ع)
عبدالکریم بی آزار شیرازی دانشیار دانشگاه الزهراء (س)
احمد پاکتچی استادیار دانشگاه امام صادق (ع)
سید کاظم طباطبایی استاد دانشگاه فردوسی
عبدالهادی فقهی زاده دانشیار دانشگاه تهران
عباس مصلائی پور یزدی دانشیار دانشگاه امام صادق (ع)
سید رضا مؤدب استاد دانشگاه قم

مترجم چکیده‌ها به انگلیسی: دکتر محمود کریمی

ویراستار ادبی: محمد جانی پور

مقالات این دوفصلنامه لزوماً بیان‌کننده دیدگاه دانشگاه نیست.

نقل مطالب تنها با ذکر کامل مأخذ رواست.

۱۹۲ صفحه / ۳۰۰۰۰ ریال

امور علمی و تحریریه: دانشکده الهیات، معارف اسلامی و ارشاد

تلفن: ۵-۸۸۰۹۴۰۰۱، داخلی ۳۷۴، نمابر: ۸۸۰۸۰۴۲۴

تهران، بزرگراه شهید چمران، پل مدیریت، دانشگاه امام صادق (ع)

<http://quran.sadiqjournals.ir>

امور فنی و توزیع: مرکز تحقیقات میان رشته‌ای علوم انسانی و اسلامی، اداره نشریات

داخلی ۲۴۵، نمابر: ۸۵۷۵۰۲۵

صندوق پستی ۱۵۹-۱۴۶۵۵

<http://mag.isu.ac.ir>

E-mail: mag@isu.ac.ir

حوزه‌های تمکن ابلیس در خصوص انبیاء و اولیاء از دیدگاه علامه طباطبایی

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۴/۱۲
تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۱۰/۲۱

ولی الله نقی پورفر*
لیلا حقیقت قره قشلاقی**

چکیده

انبیاء و اولیاء الهی که از مصادیق بارز بندگان مخلص خداوند هستند، طبق تصریح آیات قرآن مجید از دایره نفوذ و وسوسه باطنی ابلیس مصون و در امان می‌باشند؛ ولی نکته قابل توجه این است که آیاتی وجود دارد که از مداخله و اختلال‌گری‌های ابلیس در برنامه‌ها یا اهداف انبیاء و اولیاء الهی حکایت می‌کند که عبارتند از: مس و آزار جسمی، نسیان افکنی، جلوگیری از تحقق آرمان‌های الهی و القاء وساوس و شبهات انحرافی. مفسران بزرگ قرآن هر کدام دیدگاه‌های خود را در این باره ابراز داشته‌اند؛ لکن علامه طباطبایی در تفسیر گران‌قدر المیزان در برخی موارد مانند مس و آزار جسمانی نظرات متفاوتی نسبت به دیگر مفسران آورده است؛ لذا در این پژوهش بر آن هستیم تا ضمن بیان دیدگاه مفسران مختلف، به تبیین و تشریح موارد اختلافی دیدگاه علامه طباطبایی با دیگر مفسران و شبهه زدایی در این زمینه بپردازیم.

واژگان کلیدی

قرآن کریم، انبیاء، علامه طباطبایی، ابلیس، وسوسه، شبهه

v_naghipoor@qom.ac.ir

* استادیار علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم

** کارشناس ارشد علوم قرآن دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم قم (نویسنده مسئول)

lhaghighat12@yahoo.com

طرح مسئله

پیمودن راه سعادت و نیل به مقام قرب الهی و جایگاه خلیفه‌اللهی برای انسان خاکی بدون شناخت موانع و دشواری‌ها، بسیار مشکل، بلکه ناممکن است؛ بدین روی بخش مهمی از آموزه‌های کتب آسمانی و تأکیدات سالکان طریق به دشمن شناسی اختصاص یافته است. از سوی دیگر انسان موجودی چند ساحتی است که در صورت غفلتش دشمن از تمایلات درونی او به عنوان ابزاری خطرناک بر ضد او استفاده می‌کند، لذا انسان در این مسیر با دشمنان گوناگون و با ویژگی‌های گوناگونی مواجه است؛ ولی در میان این دشمنان، شناخت ابلیس و اعوان و انصارش و عملکرد آن‌ها ضروری‌تر است. ابلیس به دلیل شرارت ابدی و دشمنی آشکار با دروغ پردازی، وعده‌های کاذب و تزئین زشتی‌ها و با توسل به اوهام و افکار باطل، هدفی جز اغوا انسان ندارد و از هیچ فرصتی برای رسیدن به هدف شوم خود فروگذاری نمی‌کند. او با ذکاوت تمام و نقشه از قبل طراحی شده به سراغ انسان‌ها می‌رود و هر کسی را به تناسب ایمان و عشقی که به خداوند دارد با نقشه ماهرانه به سوی هدف مورد نظرش می‌کشانند (برگرفته از آیات: یوسف: ۵؛ اعراف: ۱۶ و ۱۷؛ ص: ۸۲؛ حجر: ۳۹)

خدای تعالی از همان ابتدای خلقت آدمی، نسبت به دشمنی ابلیس با بنی آدم هشدار داده است: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (یوسف: ۵)؛ زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است. او قسم خورده تا روز قیامت انسان را فریب دهد: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»؛ [شیطان] گفت: «پس به عزت تو سوگند که همگی را جدا از راه به در می‌برم، مگر آن بندگان پاک‌دل تو را».

مطلبی که دارای اهمیت بسیار است و محل اختلاف مفسران واقع شده و آیاتی که بدان اشاره شده است این است که ابلیس و شیاطین در قبال انبیاء و اولیاء چه تمکناتی دارند؟ آیا ابلیس و اعوان و انصارش می‌توانند از راه‌هایی مانند آزار جسمانی، نسیان افکنی، مانع تراشی در مسیر آرمان‌ها یا القاء اوهام و باطیل در مسیر اهداف انبیاء اخلاص ایجاد کنند؟ آیا امکان چنین نفوذ و تصرفاتی برای ابلیس و یاران وی وجود دارد؟ این پژوهش بر آن است که به بررسی آراء مفسران مختلف خصوصاً دیدگاه علامه طباطبایی درباره این سوالات بپردازد.

در خصوص موضوع تاکنون تحقیق مستقلی انجام نشده است؛ فقط در لا به لای مباحث بعضی از کتب تفسیری مختلف مورد اشاره واقع شده است.

۱. مس و آزار جسمی

یکی از حوزه‌های تمکن ابلیس آزار و اذیت جسمانی پیامبران خداست که در آیات شریفه سوره «ص» در خصوص حضرت ایوب بدان اشاره رفته است. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «وَ اذْکُرْ عَبْدَنَا اَيُّوبَ اِذْ نَادَى رَبَّهُ اَنْى مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ» (ص: ۶۱)؛ بنده ما ایوب را به یاد آور، آن گاه که پروردگارش را ندا داد که: شیطان مرا به رنج و عذاب مبتلا کرد.

این آیه بیان حال حضرت ایوب(ع) است که از گرفتارهای و مصائب خود به خداوند تضرع می‌کند، همان طوری که ملاحظه می‌شود در این آیه حضرت ایوب(ع) گرفتارهای خود را به «مس شیطان» نسبت می‌دهد و یکی از این گرفتاری‌ها، بیماری حضرت ایوب بوده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۲۹۵). بنابراین با این مقدمات این سوالات پیش می‌آید که: معنای مس شیطان چیست؟ آیا ابلیس قادر است پیامبران را مس نماید و در نتیجه به بیماری آن‌ها بیانجامد؟ چرا و چگونه؟ دیدگاه‌های مفسران ذیل این آیه، مختلف و متفاوت است که می‌توان در دو دیدگاه جداگانه مطرح کرد:

۱-۱. دیدگاه اکثریت مفسران

به جرأت می‌توان گفت اکثریت مفسران، مانند فضل بن حسن طبرسی، شیخ طوسی، سیوطی، ابوالفتوح رازی، آیت الله مکارم شیرازی، آلوسی و فخر رازی معنای «مس شیطان» را همان وساوس وی و مراد از «نصب و عذاب» را گرفتاری‌ها و بد حالی‌ها و مشقت‌های حضرت ایوب از جانب خود یا فرزندانش دانسته‌اند؛ لکن این وساوس ابلیس را یا در خود حضرت ایوب دانسته‌اند، بدین صورت که ابلیس در دل ایوب وسوسه و القاء می‌کرد که بیماری تو طولانی شده، خدایت تو را با آن همه شکر و اطاعت فراموش کرده، چه نعمتی‌های عظیمی داشتی؟ چه قدرت و قوتی؟ همه را از تو گرفت، باز هم شکر او را به جا می‌آوری؟ چه کردی که خداوند تو را به این حال

انداخته؟ خداوند هرگز به تو رحم نخواهد کرد... یا بدین صورت که وقتی مرض حضرت ایوب(ع) شدت یافت، ابلیس در دل مردم وسوسه کرد آن جناب را پلید پنداشته و از او بدشان بیاید و نیز به دل‌هایشان انداخت که او را از شهر و از بین خود بیرون کنند و حتی اجازه آن را ندهند که همسرش که یگانه پرستار او بود، بر او در آید و نیز به مردم القاء می‌کرد که اگر او پیغمبر خدا بود، این همه بلا احاطه‌اش نمی‌کرد، در نتیجه ایوب از این بابت متأذی شد به طوری که در مناجاتش هیچ شکوه‌ای از دردها که خداوند بر او مسلط کرده بود نکرد، بلکه تنها از شیطنت شیطان شکوه کرد که او را از نظر مردم انداخت (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲۱، ص ۱۱۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۹۷).^۱

بنابراین از نظر این گروه، معنای مسّ شیطان، همان وساوس وی است، شاید این تفسیر به خاطر آن باشد که تسلط شیطان را بر پیامبری همچون ایوب و بر جان و مال و فرزندش بعید دانسته‌اند. این گروه به هیچ روی، تسلط ابلیس بر جان حضرت ایوب و مبتلا کردن وی را به بیماری امری محال دانسته‌اند.

۲-۱. دیدگاه علامه طباطبایی

علامه طباطبایی برخلاف دیدگاه قبلی، نسبت دادن مریضی حضرت ایوب به مسّ شیطان را صحیح دانسته است بدین نحو که ابلیس می‌تواند با استفاده از عوامل طبیعی و به اذن خداوند در جان و ابدان انبیاء چنین دخل و تصرفی داشته باشد، نه از طریق وساوس؛ که همین معنا از روایات برمی‌آید. ایشان معتقدند: «همچنان که در آیه دیگری از زبان حضرت ایوب آمده: «أُنِّي مَسْنِيَ الضَّر» که ایشان مریضی خود را به عوامل طبیعی نسبت داده از این بابت است که نقش شیطان و عوامل طبیعی در مریضی حضرت ایوب، نقش طولی است نه عرضی، یعنی این دو در طول هم قرار دارند نه در عرض هم» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۷، ص ۳۱۸).

در اینجا این سوال پیش می‌آید که: اگر چنین استنادی ممکن باشد، ولی صرف امکان دلیل بر وقوع آن نمی‌شود، از کجا که شیطان چنین تأثیری در انسان‌ها داشته باشد که هر کس را خواست بیمار کند؟

علامه در پاسخ می‌گویند: «نه تنها دلیلی بر امتناع آن نداریم، بلکه آیه شریفه «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رُجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» (مائده: ۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلیدند [و] از عمل شیطانند. دلیل بر وقوع آن است؛ برای اینکه در این آیه شراب و قمار و بتها و ازلام را به شیطان نسبت داده و آن را عمل شیطان خوانده و نیز از حضرت موسی (ع) حکایت کرده که بعد از کشتن آن مرد قبطی گفته: «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (قصص: ۱۵)؛ گفت: این کار شیطان است، چرا که او دشمنی گمراه کننده [و] آشکار است. که کلمه «هذا» اشاره است به مقاتله آن دو» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۷، ص ۳۱۸).

علامه روایتی از امام صادق (ع) را برای تأیید مدعای خود آورده که متن حدیث بدین صورت است: «خدای تعالی نعمتی به ایوب ارزانی داشت و ایوب همواره شکر خدای را به جای آورده ابلیس به حضرت ایوب (ع) حسادت نموده و از خداوند خواست که او را بر مال و اولاد و در آخر بر بدن حضرت ایوب مسلط گرداند تا ثابت شود که دیگر حضرت ایوب، شکری نمی‌گذارد؛ لذا خداوند این خواسته ابلیس را اجابت کرد؛ ولی حضرت ایوب، در هر مرحله از کارها و تسلط‌های ابلیس بر مال و اولادش شکرش فزون‌تر شد. حتی خداوند، ابلیس را بر بدن آن حضرت مسلط گردانید و ابلیس بر بدن حضرت ایوب بدمید و سراپایش به جز دو دیده و عقل او، زخم و جراحت شد، مدتی به همین منوال گذشت؛ ولی حضرت ایوب همچنان غرق شکر ایزدش بود...» (قمی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۲۴۲؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۳۱۵).

در ادامه برای توضیح بیشتر دیدگاه علامه طباطبایی به انتقادهایی که بر دیدگاه ایشان شده و علامه پاسخ داده‌اند توجه می‌کنیم:

صاحب تفسیر «کشاف» آورده‌اند: «به هیچ وجه نمی‌توانیم این وجه را بپذیریم که خدا شیطان را بر انبیای خود مسلط کند تا هر جور دلش خواست آن حضرت را اذیت و آزار کند و دچار عذاب نماید ... چون اگر بنا باشد این کار نسبت به انبیاء جایز باشد، نسبت به پیروان انبیاء یعنی مردم صالح نیز (به طریق اولی) جایز است، آن وقت رانده درگاه خدا هیچ مؤمنی را از این انتقام خود سالم نمی‌گذارد، همه را بیچاره و هلاک

می‌کند با اینکه در قرآن کریم مکرر آمده، که شیطان به غیر از وسوسه هیچ دخالت و تأثیر ندارد» (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۹۷).

علامه اشکال زمخشری را مبنی بر تسلط همه جوره ابلیس بر انبیاء را وارد ندانسته زیرا، ابلیس تنها می‌تواند در بدن‌های انبیاء و یا اموال و اولاد و سایر متعلقات ایشان تأثیر بگذارد و از تأثیر و تسلط بر نفوس انبیا به خاطر عصمت تمام، عاجز است و نمی‌تواند در دل‌های آن‌ها وسوسه نماید. ولی امکان تأثیر ابلیس بر ابدان و اموال و اولاد انبیاء نه تنها دلیل بر امتناع آن در دست نیست بلکه دلیل بر امکان وقوع آن هست و آن این آیه شریفه «فَإِنِّي نَسِيتُ الْخُوتَ وَ مَا أُنْسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أذْكُرَهُ» (کهف: ۶۳) که در این جا، فراموشی را به شیطان نسبت داده است. بنابراین هر چند برای شیطان امکان تصرف بر جسم انبیاء و یا جلوگیری از ترویج دین آنان مانند آیه (حج: ۵۲) وجود دارد لکن این دست‌اندازی‌های شیطان و امثال آن به جز آزار دادن انبیاء اثر دیگری ندارد و اما دست‌اندازیش در نفوس انبیاء محال است چون انبیاء از چنین خطرهای معصوم و مصونند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۹۷).

علامه، ملازمه‌ای که زمخشری در انتقاد خود مبنی بر اینکه لازمه جواز و امکان مداخله شیطان در دل‌های انبیاء این است که در دل‌های پیروان انبیاء نیز دخل و تصرف نماید، نپذیرفته و معتقدند که چنین تصرفات ابلیس در دل‌های معصومین، تنها به اذن خداست، به این معنا که خدا جلوگیری نمی‌شود، چون مداخله شیطان را مطابق مصلحت می‌بیند، مثلاً می‌خواهد مقدار صبر و حوصله بنده‌اش معین شود، بنابراین شیطان بدون اذن و مشیت خدا نمی‌تواند هر کاری که دلش خواست بکند و یا هر بلائی سر بندگان آورد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۷، ص ۳۱۹).

۳-۱. ارزیابی دیدگاه علامه طباطبایی

علامه ذیل آیه «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِينَ يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» (بقره: ۲۷۵)؛ کسانی که ربا می‌خورند از گورها بر نمی‌خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سرش کرده است. امکان اینکه بعضی از دیوانگی‌ها و جنون‌ها به خاطر دخالت ابلیس و یا هر شیطان جنی دیگر باشد جایز و

ممکن دانسته است ولی این دخالت ابلیس را مستند به عوامل طبیعی، مانند اختلال در اعصاب او یا آفت رساندن به مغز او دانسته، بدین معنا که انسان به دلیل پاسخ مثبت دادن پی‌درپی به دعوت‌ها و وساوس ابلیس، قدرت تشخیص حق از باطل را از دست داده و در نتیجه عدم قدرت تشخیص و به دنبال آن اختلال روان، منجر به دیوانگی او می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۱۳).

در بحث حاضر نیز، علامه باز کار ابلیس (مریض نمودن حضرت ایوب) را مستند به عوامل طبیعی دانسته، ولی ذکری از عوامل طبیعی که ابزار کار ابلیس در این جریان هست به میان نیاورده است؟ ابلیس چگونه با استفاده از این عوامل طبیعی در ابدان انبیاء تصرف می‌کند؟ آیا می‌توان گفت، خداوند برای مصالح خود و بدون دخالت عوامل طبیعی، به ابلیس قدرت چنین تصرفی در انبیاء و اولیاء دهد؟ ولی در دیگر انسان‌ها با استفاده از عوامل طبیعی؟

۲. نسیان افکنی

آیاتی از قرآن کریم دلالت می‌کند بر اینکه ابلیس قدرت و توانایی اختلال در حافظه انبیاء و معصومین و در نتیجه ایجاد فراموشی را دارد، لذا این سوال به ذهن خطور می‌کند که آیا ممکن است شیطان بر پیامبر مسلط گردد و باعث فراموشی او شود و به تعبیر دیگر آیا با وجود مقام عصمت و مصونیت از خطا، ممکن است پیامبر گرفتار فراموشی اشتباه گردد؟ برای یافتن پاسخ این سوالات ابتدا ذیلاً به بررسی چند آیه در این زمینه می‌پردازیم:

۲-۱. آیه ۶۸ سوره انعام

خداوند می‌فرماید: «وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (انعام: ۶۸)؛ و چون بینی کسانی (به قصد تخطئه) در آیات ما فرو می‌روند از ایشان روی برتاب، تا در سخنی غیر از آن درآیند و اگر شیطان تو را (در این باره) به فراموشی انداخت، پس از توجه، (دیگر) با قوم ستمکار منشین.

این آیه شریفه با توجه به خطاب آن، پیامبر اسلام را از مجالست با افرادی که آیات الهی را استهزاء، تکذیب و تخطئه می‌کنند، نهی می‌نماید و تأکید می‌کند که اگر شیطان این فرمان ما را از یاد تو برد و بعداً به یادت آمد، همین که به یادت آمد بایستی و از آن مجلس بیرون روی.

همان طور که ملاحظه می‌شود در این آیه شریفه، خداوند فراموشاندن را به شیطان نسبت داده است. در مورد خطاب موجود در این آیه بین مفسرین اختلاف نظر وجود دارد. گروهی از مفسرین من جمله: فضل بن حسن طبرسی، آیت الله مکارم شیرازی، ملافتح الله کاشانی و نیز علامه طباطبایی معتقدند که خطاب موجود در این آیه اگرچه برای پیامبر(ص) است لذا مراد و مقصود، امت اسلام می‌باشد؛ زیرا با توجه به مقام عصمت انبیاء، آن‌ها نه تنها از گناهان بلکه حتی از فراموشی احکام خداوندی هم میرا هستند و فراموش کردن احکام الهی از آن حضرت عیناً مانند مخالفت عملی باعث گمراهی سایرین می‌شود.

دلیل دیگر این گروه، سیاق آیات است که معنای مذکور را تأیید می‌کند؛ برای اینکه در آیه بعد روی سخن را به متقین از امت نموده می‌فرماید: «وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ...» (انعام: ۶۹)؛ و چیزی از حساب آنان [ستمکاران] بر عهده کسانی که پروا [ی خدا] دارند، نیست. و یا آیه «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيَسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ...» (نساء: ۱۴۰)؛ و البته [خدا] در کتاب [قرآن] بر شما نازل کرده که: هر گاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می‌گیرد، با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند. که در این آیه که قبل از آیه مورد بحث نازل شده، عموم مردم را از این نوع مجالست و همنشینی با استهزاء کنندگان باز می‌دارد و کلام مذکور از قبیل مثل معروف «به در می‌گویم، تا دیوار بشنود» است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۲۰۰؛ ابن کثیر دمشقی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۲۴۸).^۲

برخی دیگر از مفسرین برخلاف گروه اول، مخاطب و مقصود از این آیه را اختصاص به پیامبر می‌دانند لذا بوسیله آیه «فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» (نساء: ۱۴۰) نسخ و شامل تمام مسلمین گردیده است و با استناد به این آیه عقیده

شیعه را که قائل به مصونیت انبیاء از سهو و نسیان هستند، باطل می‌دانند (آلوسی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۱۷۳؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۴).

۲-۲. آیه ۴۲ سوره یوسف

آیه بعدی در مورد داستان حضرت یوسف است: «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ» (یوسف: ۴۲)؛ ... و [یوسف] به آن کس از آن دو که گمان می‌کرد خلاص می‌شود، گفت: مرا نزد آقای خود به یاد آور ولی شیطان، یادآوری به آقایش را از یاد او برد در نتیجه، چند سالی در زندان ماند.

این آیه مربوط به قسمتی از داستان حضرت یوسف است که آن حضرت بعد از تعبیر خواب دو زندانی به آن یکی که می‌دانست آزاد می‌شود توصیه می‌کند که از او نزد پادشاه یاد کند.

در میان مفسرین در مرجع ضمیر «فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ» اختلاف افتاده که ضمیر به زندانی بر می‌گردد یا به حضرت یوسف؟ علامه مرجع ضمیر را خود زندانی دانسته که شیطان با اختلال در حواس او و مشغول ساختن او به وسیله وسوسه، ذکر حضرت یوسف را نزد آقای خود فراموش کرد زیرا اولاً صرف نظر از ثنایی که خداوند در این سوره از حضرت یوسف کرده، او را از مخلصین دانسته که از تصرف شیطان در امانند و اخلاص با توسل به اسباب منافاتی ندارد، بلکه با اعتماد بر اسباب منافی است، ثانیاً جمله «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا...» خود دلیل روشنی بر این ادعا است. طرفداران این دیدگاه، روایات وارده در این باب را مخالف لحن صریح قرآن می‌دانند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۲۴۵).

برخی از مفسرین ضمیر مذکور را به حضرت یوسف (ع) برگردانیده و چنین معنا کرده‌اند که: شیطان یاد پروردگار یوسف را از دل او ببرد و لاجرم در نجات یافتن از زندان دست به دامان غیر آورد و به همین جهت خدا عقابش کرد و چند سال دیگر در زندان بماند (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۴۷۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۲، ص ۲۲۴).

این عده برای اثبات و تأیید مدعای خود روایاتی را آورده‌اند: مثلاً از رسول خدا روایت شده که فرمودند: «لَوْ لَمْ يَقُلْ يَوْسُفُ الْكَلِمَةَ - الَّتِي قَالَ مَا لَبِثَ فِي السِّجْنِ طَوْلَ مَا لَبِثَ - حَيْثُ يَبْتَغِي الْفَرْجَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ تَعَالَى»؛ اگر یوسف آن حرف را که گفته بود نمی‌گفت، آن همه در زندان باقی نمی‌ماند چون او فرج را از غیر خدای تعالی درخواست کرد (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۲۰).

یا در روایتی از امام صادق (ع) آمده که: خدای تعالی به یوسف فرمود: «مگر نه این بود که من تو را محبوب دل یعقوب پدرت قرار دادم، و از نظر حسن و جمال بر دیگر مردم برترت نمودم؟ مگر نه این بود که مکاریان را به سوی تو سوق دادم و ایشان تو را از چاه بیرون آورده نجات دادند؟ و مگر نه این بود که من کید زنان از تو بگردانیدم؟ پس چه وادارت کرد که رعیت و مخلوقی را که مادون من است، بلند کنی و از او درخواست نمایی؟ حال که چنین کردی سالیان چند در زندان بمان» (عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۲۰، ص ۴۲۷؛ قمی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۳۴۴).

روایاتی نیز شبیه به این مضمون که در کتب روایی آمده از ذکر تک تک آن‌ها اجتناب می‌کنیم هر چند بیشتر گفتیم این روایات با نص صریح قرآن منافات دارد.

۲-۳. آیات ۶۱ تا ۶۳ سوره کهف

همچنین در سوره شریفه کهف آمده: «فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا... قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْثِنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَ مَا أَنَسَانِيَهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا» (کهف: ۶۳-۶۱)؛ پس چون به محل برخورد دو (دریا) رسیدند، ماهی خودشان را فراموش کردند و ماهی در دریا راه خود را در پیش گرفت (و رفت) ... گفت: «دیدی؟ وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم، من ماهی را فراموشی کردم و جز شیطان (کسی) آن را از یاد من نبرد، تا به یادش باشم و به طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت» فراموشی ماهی توسط یوشع و حضرت موسی را به شیطان نسبت داده است.

علامه طباطبایی ذیل این آیه آورده‌اند: «اگر مسأله فراموشی را به شیطان و تصرفات او نسبت داده عجیب و اشکالی ندارد و با عصمت انبیاء از تصرفات شیطان

منافات ندارد، زیرا انبیاء(ع) از آنچه برگشتش به نافرمانی خدا باشد از آن جمله سهل‌انگاری در اطاعت خدا معصومند، نه مطلق ایذاء و آزار شیطان، حتی آنهایی که مربوط به معصیت نیست، زیرا در نفی این گونه تصرفات دلیلی در دست نیست، بلکه قرآن کریم اینگونه تصرفات را برای شیطان در انبیاء اثبات نموده است. آنجا که می‌فرماید: «و اذکر عبدنا ایوب إذ نادى ربه انى مسنى الشيطان بنصب و عذاب» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۷۴۳).

براساس دیدگاه علامه و عده‌ای دیگر از مفسرین، مانعی ندارد انبیاء و معصومین در مسائلی که هیچ ارتباطی به اوامر و نواهی و احکام الهی و امور تبلیغی نداشته باشد یعنی در مسائل عادی و روزمره گرفتار نسیان شوند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۷۴۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۱۳۸؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۷، ص ۳۲۸). اما این دیدگاه بر خلاف رأی مشهور متکلمین شیعه است که انبیاء را علاوه بر امور دینی و الهی در امور عادی نیز منزله از سهو و نسیان می‌دانند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۲۸۹).

علاوه بر این، به اعتقاد مؤلف فراموشاندن شیطان بدین معنی است که از طریق وسوسه، فرد را از امور مهم به امور دیگری مشغول سازد و زمانی این وسوسه شیطان اثربخش خواهد شد که فرد وسوسه و دعوت شیطان را بپذیرد بنابراین آیا می‌توان گفت که شیطان چنین تسلطی بر انبیاء و معصومین دارد؟ پاسخی که شاید بتوان داد اینکه این کار شیطان به اذن خداوند و بنا بر مصالحی انجام می‌گیرد!

۳. مانع تراشی در مسیر آرمان‌ها

ابلیس و اعوان و انصارش از هیچ تلاشی برای آزار و اذیت پیامبران جهت جلوگیری از پیشبرد اهداف آنان فروگذاری نمی‌کنند و در این مسیر به ابزار و وسائل مختلفی برای رسیدن به مقصود خود متوسل می‌شوند.

یکی از آیاتی که از این گونه تلاش‌های ابلیس حکایت می‌کند آیه شریفه ذیل است: «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (حج: ۵۲)؛ و پیش از تو نیز هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هرگاه چیزی تلاوت می‌نمود،

شیطان در تلاوتش القای (شبهه) می‌کرد. پس خدا آنچه را شیطان القا می‌کرد محدود می‌گردانید، سپس خدا آیات خود را استوار می‌ساخت و خدا دانای حکیم است. درباره این آیه به دلیل اختلاف در معنای کلمه «تَمَنَّى» وجوه تفسیری متفاوتی وارد شده است.

۳-۱. دیدگاه مفسران

برخی از مفسرین «تَمَنَّى» را به معنی «آرزو کردن» دانسته و معنی آیه را چنین بیان می‌کنند: «ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هرگاه آرزویی می‌کرد و طرحی برای پیشبرد اهداف خود می‌کشید، شیطان القائاتی در آن طرح می‌کرد اما خداوند پیامبر خود را در برابر هجوم القائات شیطانی تنها نمی‌گذاشت، خداوند القائات شیطان را از میان می‌برد، سپس آیات خود را استحکام می‌بخشید» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۱۳۸). یا برخی گفته‌اند که چون پیامبر بعضی از امور را در قلب خود آرزو کند، شیطان در دلش وسوسه می‌کند و به باطل می‌خواند، لکن خداوند وسوسه شیطان را زایل و باطل می‌کند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۷، ص ۵؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۱۳، ص ۳۴۵).

یا آمده که چون وحی گاهی اوقات بر پیامبر دیر می‌شد و او تمنای وحی می‌کرد، شیطان در آن موقع در پیامبر وسوسه ایجاد می‌کرد که وحی منقطع شده است، لذا خداوند متعال این القائات شیطانی را با نزول آیات محکم، باطل می‌ساخت. یا شیطان بوسیله وسوسه به پیامبر القاء می‌کرد که پیامبر آرزوی داشتن مال و نعمت و ملک کافران را داشته باشد ولی خداوند با این آیات، این وسوسه ابلیس را محو و نابود می‌کرد (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۱۳، ص ۳۴۵؛ کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۶، ص ۱۷۰).

عده‌ای از مفسرین نیز، «تَمَنَّى» را به معنای «تلاوت» گرفته و معانی متفاوتی را بیان می‌کنند از جمله سید مرتضی در کتاب «تنزیه الأنبياء»، واژه «تَمَنَّى» را به معنای تلاوت دانسته و آورده که: «[منظور] از این آیه این است که هرگاه پیامبران پیشین آیات خدا را تلاوت می‌کردند، مردم سخنش را تحریف می‌کردند و چیزهایی را بر گفتارش می‌افزودند و می‌کاستند، چنان که یهود کردند. علت اینکه این عمل را به شیطان نسبت

داده، این است که منشاء اصلی و فریب دهنده واقعی شیطان است (علم الهدی، ۱۲۷۳، ص ۱۰۷).

یا آمده که عادت عرب جاهلی بر این بود که هنگام تلاوت قرآن توسط پیامبر، مطالب و سخنان و یا اشعاری را برای انحراف افکار عمومی در لا به لای آن می‌گفتند تا مسلمانان را از استماع آن جلوگیری کنند. همانطور که خداوند درباره این عمل آن‌ها آورده: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ» (فصلت: ۲۶)؛ و کسانی که کافر شدند گفتند: به این قرآن گوش دهید و سخن لغو در آن اندازید، شاید شما پیروز شدید. اما خداوند این القانات شیاطین انس را محو و باطل می‌کرد (علم الهدی، ۱۲۷۳، ص ۱۰۷).

۳-۲. دیدگاه علامه طباطبایی

علامه طباطبایی واژه «تَمَنَّى» را از ریشه «منی» به معنای فرض و تقدیر می‌داند و واژه «تَمَنَّى» را به معنی موجود و محقق دانستن آرزویی که انسان در دل دارد آورده است. ایشان با توجه به این معنای واژه «تَمَنَّى» معنا و تفسیر آیه مورد بحث را اینگونه بیان می‌کند که: «ما هیچ پیامبر و رسولی را قبل از تو نفرستادیم مگر اینکه هر وقت آرزویی می‌کرد، و رسیدن به محبوبی را که یا پیشرفت دینش بود و یا جور شدن اسباب پیشرفت آن بود، و یا ایمان آوردن مردم به آن بود، فرض می‌نمود، شیطان در امنیه او القاء می‌کرد و ستمکاران را علیه دین او تحریک می‌نمود و مفسدین را اغواء می‌کرد و بدین وسیله آرزوی او را فاسد و سعی او را بی‌نتیجه می‌ساخت، ولی سرانجام خداوند آن دخل و تصرفات شیطانی را منع و زایل نموده آیات خودش را حاکم می‌نمود و کوشش پیغمبر یا رسولش را به نتیجه می‌رساند...» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۵۵۳). به گفته علامه طباطبایی: «حتی اگر واژه «تَمَنَّى» را مانند برخی از مفسران قرائت و تلاوت بدانیم معنای آیه این است که هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه وقتی به تلاوت و قرائت آیات خداوند می‌پرداخت، شیطان شبهه‌های گمراه کننده را بر مردمان القا می‌کرد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۵۵۳).

بنابراین با توجه به وجوه تفسیری مذکور می‌توان گفت: واژه تَمَنَّى را چه به معنای آرزوی قلبی و چه به معنای تلاوت و قرائت بدانیم، نتیجه این آیه این می‌شود که ابلیس و یاران او برای جلوگیری از نفوذ و گسترش و پیشبرد آئین‌ها و اهداف الهی و در نتیجه هدایت مردم که آرزو و هدف هر پیامبری است می‌کوشند تا با القاء شبهات و اوهام و اخبار کاذب و باطل در دل‌های مردم و به گمراهی کشاندن آن‌ها، به مجادله با آیات خداوند و استهزاء و تکذیب آن‌ها و در نتیجه عدم دستیابی هر پیامبری به اهداف خویش، اخلاص ایجاد کنند، لکن خداوند با محکم سازی آیات خود و نابود سازی القائنات شیطانی، تلاش‌های پیامبران را به نتیجه می‌رساند. همانطوری که تاریخ پر است از این تلاش‌های بی‌وقفه شیاطین انس و جن و عدم کامیابی آن‌ها در برابر اراده مطلق خداوندی.

۴. القاء وحی

برخی از مورخان و مفسران داستانی دروغین را نقل کرده‌اند که به افسانه غرانیق اشتهاار دارد. ذیلاً داستان غرانیق و افسانه بودن آن را مورد اشاره قرار می‌دهیم.

۴-۱. داستان غرانیق

برخی از مورخان و مفسران همچون محمود آلوسی، جلال الدین سیوطی، عروسی حویزی، طبرسی و محمود زمخشری در تبیین شأن نزول آیه ۵۲ سوره حج که در بخش قبلی مورد بحث قرار گرفت داستانی دروغین را نقل کرده‌اند که به افسانه غرانیق اشتهاار دارد در آن افسانه آمده است: پس از آنکه پیامبر آیات «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّلَاثَةَ الْأُخْرَىٰ» از سوره نجم را تلاوت فرمود، شیطان به او القا و بر زبان او جاری ساخت که «تلك الغرانیق العلی و إن شفاعتهن لترجی»؛ آن گاه پیامبر بقیه آیات را تا پایان سوره قرائت فرمود و به دلیل وجود آیه سجده در پایان آن، به سجده رفت و همگان با او سجده کردند.

«ولید بن مغیره» از سران مشرکان و دیگر همراهانشان نیز به دلیل آن سخنان سجده و همراهی خود را اعلام کردند. عصر گاهان که پیامبر، سوره را برای جبرئیل بازخواند، فرشته وحی به او گفت: «من آن دو جمله را بر تو نخوانده‌ام، پیامبر غمگین شد و

گفت: پس من بر خدا افترا زده و چیزی گفته‌ام که او فرموده؟! غم و اندوه پیامبر تداوم یافت تا آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ...» (حج: ۵۲)؛ و پیش از تو [نیز] هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هرگاه چیزی تلاوت می‌نمود، شیطان در تلاوتش القای [شبهه] می‌کرد. پس خدا آنچه را شیطان القا می‌کرد محو می‌گردانید، سپس خدا آیات خود را استوار می‌ساخت، و خدا دانای حکیم است» (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳۶۶؛ آلوسی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۴۹؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۱۶۴).

۴-۲. دیدگاه علامه طباطبائی

علامه طباطبائی و بیشتر مفسران به حق آن را افسانه‌ای ساختگی دانسته و با ذکر ادله عقلی و شواهد قرآنی آن را مردود اعلام کرده‌اند که ذیلاً انتقادات علامه را در این مورد می‌آوریم:

اولاً؛ به گفته محققان، راویان این حدیث افراد ضعیف و غیر موثقند و صدور آن از ابن عباس نیز به هیچ وجه معلوم نیست.

ثانیاً؛ ادله قطعی که دلالت بر عصمت انبیاء دارد متن این روایت را تکذیب می‌کند هر چند سندش صحیح باشد. انبیاء در تلقی و حفظ و ابلاغ وحی از هر گونه اختلال و اشتباه معصومند و شیطان و یارانش از انجام هر گونه تصرف و اخلال در وحی و عزم انبیاء ناتوانند، زیرا خداوند نزول وحی و حفظ آن را به خود نسبت می‌دهد «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ أُنزِلَ لَهُ لِحَافِظُونَ» (حجر: ۹)؛ بی‌تردید، ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم، و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود. و بر پیامبر خود تأکید می‌کند که تو هرگز آن را فراموش نمی‌کنی: «سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسِي» (اعلی: ۶)؛ ما بزودی [آیات خود را به وسیله سروش غیبی] بر تو خواهیم خواند، تا فراموش نکنی. و از تصرف ابلیس رجیم برکنار می‌داند: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ... وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ» (تکویر: ۱۹ و ۲۵).

ثالثاً؛ این روایت شنیع‌ترین مراحل جهل را به پیامبر (ص) نسبت می‌دهد برای اینکه پیامبر نمی‌دانسته جمله «تلك الغرائيق العلی ...» کلام خدا نیست و جبرئیل آن را نیاورده و نمی‌دانسته که این کلام کفر صریح و موجب ارتداد دین است. تازه این نادانی‌اش تا

آنجا ادامه یافته که سوره تمام شده و سجده آخر را به جا آورده ولی باز متوجه نشده و جبرئیل او را متنبه کرده است. از همه بدتر اینکه جبرئیل، آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ...» را نازل کرده و نظایر این کفر را برای همه انبیاء و مرسلین اثبات نموده است.

رابعاً؛ اگر مثل چنین تصرفی برای شیطان باشد که بر زبان رسول خدا آیاتی را القاء کند، دیگر اعتماد و وثوقی به آیات الهی باقی نمی‌ماند. چون ممکن است بسیاری از آیات از تصرفات شیطان باشد و پیامبر آن را از آیات خدا دانسته و با نزول آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ...» کاشف دروغ بودن یکی از آن‌ها مانند افسانه غرانیق باشد یا احتمال باشد که افسانه غرانیق کلام خدا باشد و آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ...» و هر آیه دیگری که منافی با بت پرستی است از القائات شیطان باشد و بخواهد با آیه مذکور داستان غرانیق را ابطال کند بر روی بسیاری از آیات که در حقیقت القائات شیطانی فرض شده، سرپوش بگذارد که با این احتمال از هر جهت اعتماد و وثوق به کتاب خدا از بین رفته رسالت و دعوت نبوت به کلی لغو می‌گردد و ساحت مقدس حق تعالی منزّه از آن است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۵۶۱).

خامساً؛ آیاتی که بعد از ذکر نام بتها در این سوره آمده، همه بیان مذمت بتها و زشتی و پستی آنهاست و با صراحت آن‌ها را اوهام و پندارهای بی‌اساس می‌داند: «إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ...» (نجم: ۲۳)؛ [این بتان] جز نام‌هایی بیش نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید [و] خدا بر [حقانیت] آن‌ها هیچ دلیلی نفرستاده است. [آنان] جز گمان و آنچه را که دلخواهشان است پیروی نمی‌کنند، با آنکه قطعاً از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است. با این مذمت‌های شدید چگونه ممکن است چند جمله قبل از آن، مدح بت‌ها شده باشد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۱۴۲).

حتی بعضی‌ها خواسته‌اند با توجیهاتی، اصل حدیث را صحیح بدانند به این صورت که پیامبر سهواً و یا بر اساس وساوس ابلیس این کلمات را بر زبان جاری ساخته است. درحالی که ما در بحث نسیان ثابت کردیم سهو و نسیان در انبیاء به خصوص در اوامر و نواهی و نیز تلقی و ابلاغ وحی منتفی است و شیطان چنین قدرتی

در دخل و تصرف وحی ندارد و با مقام عصمت انبیاء منافات دارد؛ بلکه انبیاء به خاطر داشتن همین مقام عصمت دارای قدرت تشخیص القائنات ملکی از شیطانی هستند. بنابراین قطعاً این داستان باطل است و کذب و تمام علمای (حدیث و تفسیر) بر این باورند که این داستان چه از لحاظ سند و چه از لحاظ متن باطل است. حتی با اینکه بیشتر مفسرین اهل سنت آن را آورده‌اند ولی کسانی مانند قاضی عیاض در کتاب شفا و ابوبکر بن عربی و ابن کثیر هم آن را مردود دانسته‌اند (ابن کثیر دمشقی، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۳۸۸؛ ابن عربی، بی تا، ج ۳، ص ۱۳۰۰).

محمد عبده نیز تفسیر آیه ۵۲ سوره حج را بدان وجهی که ما در بحث قبلی آوردیم بیان کرده است. لذا باید از این گونه داستان‌ها و افسانه‌ها دوری جست، چرا که دشمنان اسلام به عنوان ضعفی در قرآن از آن استفاده می‌کنند که شیطان هم می‌تواند در قرآن چیزی را وارد کند که جزو آن نیست.

نتیجه‌گیری

با توجه به دیدگاه‌های علامه طباطبائی درباره آیاتی که در این بحث آورده شد، می‌توان گفت طبق دیدگاه علامه؛ ابلیس تنها می‌تواند در بدن‌های انبیاء و یا اموال و اولاد و سایر متعلقات ایشان تأثیر بگذارد و از تأثیر و تسلط بر نفوس انبیا به خاطر عصمت تمام، عاجز است و نمی‌تواند در دل‌های آن‌ها وسوسه نماید. ولی امکان تأثیر ابلیس بر ابدان و اموال و اولاد انبیاء نه تنها دلیل بر امتناع آن در دست نیست، بلکه دلیل بر امکان وقوع آن هست، هر چند برای شیطان امکان تصرف بر جسم انبیاء و یا جلوگیری از ترویج دین آنان مانند آیه (حج: ۵۲) و ایجاد فراموشی در کارهای روزمره و عادی آنان وجود دارد، لکن این دست اندازی‌های شیطان و امثال آن به جز آزار دادن انبیاء اثر دیگری ندارد و اما دست‌اندازیش در نفوس انبیاء محال است، چون انبیاء از چنین خطرهای معصوم و مصونند.

همچنین تصرفات ابلیس در دل‌های معصومین، تنها به اذن خداست، به این معنا که خدا جلوگیری نمی‌شود، چون مداخله شیطان را مطابق مصلحت می‌بیند، مثلاً می‌خواهد مقدار صبر و حوصله بنده‌اش معین شود، بنابراین شیطان بدون اذن و مشیت

خدا نمی‌تواند هر کاری که دلش خواست بکند و یا هر بلائی سر بندگان آورد. اما انبیاء در تلقی و حفظ و ابلاغ وحی از هر گونه اختلال و اشتباه معصومند و شیطان و یارانش از انجام هر گونه تصرف و اختلال در وحی و عزم انبیاء ناتوانند.

یادداشت‌ها

۱. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۱۲، ص ۲۸۳؛ کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۸، ص ۵۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۲۹۵؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۳۱۵؛ طوسی، بی تا، ج ۸، ص ۵۶۶؛ آلوسی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۱۹۷؛ فخر رازی، ۱۴۱۳، ج ۲۶، ص ۳۶۹).
۲. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۱۳۷؛ کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۳، ص ۴۰۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۲۸۸).

کتابنامه

- قرآن کریم.
- آلوسی، سید محمود (۱۴۱۷ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالفکر.
- ابن عربی، محی الدین (بی تا) احکام القرآن، بی جا: بی نا.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو (۱۴۰۹ق)، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالمعرفه.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۴۰۸ق)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- بحرانی، هاشم (۱۴۱۶ق)، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: بنیاد بعثت.
- زمخشری، محمود (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالتب العربی.
- سیوطی، جلال الدین سیوطی (۱۴۰۴ق)، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴ش)، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر قرآن، ترجمه گروه مترجمان، تهران: انتشارات ناصر خسرو.

طوسی، شیخ محمد بن حسن (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

عروسی حویزی، علی بن جمعه (۱۴۱۵ق)، نور الثقلین، قم: انتشارات اسماعیلیان.

علم الهدی، علی بن حسین (۱۲۷۳ق)، تنزیه الانبیاء و الأئمه، نجف: الحیدریه.

عیاشی، ابی النضر محمد بن مسعود (بی تا)، تفسیر العیاشی، تهران: المكتبة العلمية الاسلامية.

فخر رازی، ابو عبد الله محمد بن عمر (۱۴۱۳ق)، التفسیر الکبیر، قم: دفتر تبلیفات اسلامی.

قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۷ش)، تفسیر قمی، قم: دارالکتاب.

کاشانی، ملافتح الله (۱۳۳۶ش)، منهج الصالحین فی الزام المخالفین، تهران: کتابفروشی محمد حسن علمی.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴ش)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.